



ایل نازنین!

برای دیدن نازنین والی به راه دوری رفتیم. ماشین انداخت توی جاده، ما از شیراز دور شدیم و به کازرون نزدیک و نزدیک تر شدیم. ماشین یک بریدگی را انداخت توی بیراهه و از چند تپه گذر کرد تا رسیدیم به چادرها... چادرها در تمام دشت پراکنده بودند. مردها رفته بودند دنبال کار و زن‌ها داشتند زندگی می‌کردند، بعضی‌ها ایشان سبزی کوهی می‌چیدند، بعضی‌ها ایشان به ماشین ما نگاه می‌کردند. بعضی‌ها ایشان مراقب مرغ و خروس‌ها بودند... ما به یک طایفه از ایل قشقایی رسیدیم؛ طایفه «فارس مدان»، تیره «ماچان‌لو». از آن دور دختری با پیراهن عشایر را دیدیم؛ پیراهنی صورتی‌رنگ که به ما چشمک می‌زد و می‌گفت نازنین مدت‌هاست منتظر ماست تا برای ما از زندگی عشایری و از کوچ بگوید.

یک ذره! چون مادرم به‌جای من در این مدت کارها را انجام می‌دهد. اما خب وقتی برمی‌گردم کارها با من است.

■ آن وقت چه قدر در طول روز می‌خوابی؟

پنج‌ونیم صبح بلند می‌شوم. نماز را می‌خوانم و اگر قرار باشد گوسفندها را ببریم چرا که البته بعضی وقت‌ها این کار را می‌کنیم، ساعت شش‌ونیم راه می‌افتیم. حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ گوسفند را دو نفری می‌بریم و برمی‌گردانیم.

■ سگ گله هم دارد؟

بله. گاهی که گوسفندها خیلی دور شوند، می‌رود دنبالشان.

■ با گوسفندها به مشکل بر نمی‌خوری؟

بعضی وقت‌ها دعوایشان می‌شود.

■ و بعد برمی‌گردید خانه؟

ظهر برمی‌گردیم. کمی استراحت می‌کنیم و دوباره عصر گوسفندها را می‌بریم چرا. روزی دوبار باید چرا کنند.

■ چه سخت!

دختر ایل خیلی کارها بلد است؛ از قالی‌بافی گرفته تا پختن نان. از دوشیدن شیر گوسفندان تا زدن ماست و دوغ و حتی کشک. دختر ایل بلد است کره

می‌شویم.

■ پس همه کارهای خانه با توست؟ آره!

■ پس کی درس می‌خوانی؟

مدرسه ما شبانه‌روزی است. تا آنجا دو ساعت راه است. وقتی می‌رویم مدرسه تا چهارشنبه ظهر آنجا هستیم. وقتی برای سه روز آخر هفته برمی‌گردم، دوباره کارها با من است.

■ چه قدر سخت! حتماً وقتی می‌آیی کلی کار روی هم تلنبار شده است؟

یک ظهر گرم بود. نازنین غذا را پخته و چادرشان را جمع‌وجور کرده و بعد به ما ملحق شده بود: «من ۱۶ ساله‌ام و سال دوم دبیرستان هستم. خب من اصلاً آن‌طور که شما فکر می‌کنید کار نمی‌کنم. یعنی کارهای روزمره را انجام می‌دهم. فقط گاهی به مردها کمک می‌کنم گوسفندها را ببرند چرا!»

■ منظورت از کارهای روزمره چیست؟ خب، صبحانه درست می‌کنم، ناهار و شام می‌پزم، خانه‌داری می‌کنم و ظرف‌ها را



خانواده نازنین



گاهی هم باید خودت خانه‌ات را جمع کنی... خانه‌ات با تو می‌آید جای دیگر... باید دست به دست بقیه بدهی و دوباره خانه پارچه‌ای‌ات را سرپا کنی. ایل هنوز مثل گذشته‌ها بزرگ و ریش سفید دارد. اگر مشکلی پیش بیاید، او حل می‌کند. مهمانی بیاید اول خانه او می‌رود. درست شبیه به ما که آمده‌ایم به خانه بزرگ ایل و بعد نازنین آمده است پيشمان...

افراد ایل درباره لباس‌هایشان حرف می‌زنند و بعد ما را می‌برند کنار یخچال‌های طبیعی‌شان که با پارچه درست کرده‌اند. از توی مشک آب می‌ریزند برایمان که: «آب در مشک خنک می‌ماند. این مشک‌ها را خودمان از پوست حیوان‌ها می‌سازیم.»

غذا چه می‌خورید؟
همه چیز.

یعنی ایل غذای خاص خودش را ندارد؟

چرا، مثلاً یکی از غذاهای خاص ایل شورباست. اما معمولاً همان غذاهایی را می‌خوریم که در شهر می‌خورند.

همه را بلدی بپزی؟
بله، دختر ایل خیلی کارها بلد است.

کمکمان می‌کنند. مارها از سگ می‌ترسند. **پس تو حسابی شجاعی! من مار ببینم دیگر زنده نمی‌مانم؛ چه برسد به اینکه بخواهم آن را دور کنم و خانه‌ام را نجات بدهم. من جیغ زنان فرار می‌کنم!**

می‌خندد و می‌گوید: «ما به حیوان‌ها عادت کرده‌ایم.»

این روزها زندگی در ایل به سختی گذشته‌ها نیست. لازم نیست بروی سر رودخانه برای آوردن آب. بعضی ایل‌ها در جاهایی مستقر می‌شوند که می‌توانند از

آب بهداشتی و برق استفاده کنند. حالا اهالی ایل برای خرید گاهی به شهر می‌روند و فقط روزی یک‌بار لازم است مردها بروند و آب از تانکر بردارند و به نزدیکی چادرها بیاورند.

دست‌شویی و حمام؟ خب این‌ها دیگر ساختنی هستند. آدم‌ها شبیه گذشته‌ها، برای حمام کردن از تشت آب استفاده می‌کنند و برق را به چادرهایشان می‌کشند تا بتوانند تلویزیون ببینند. اما تنها سرپناه‌شان پارچه‌های کلفت است که باید آن‌ها را از سرما و گرما حفظ کند.

بگیرد. می‌گویند: «دختر ایل باید همه کار را بلد باشد. همان وقت که بچه است، یاد می‌گیرد. قرار نیست هر روز همه این کارها را انجام بدهد، اما باید بلد باشد و برحسب نیاز توانایی‌هایش را به کار بگیرد. باید هم زن باشد و هم مرد.»

من به دست‌های زن‌های ایل نگاه می‌کنم که قوی و مردانه شده‌اند. این دست‌ها گوسفند سر می‌برند و پر مرغ‌ها را می‌کنند. قرار نیست بابت این کارها پول بگیرند. قرار است در کنار هم زندگی کنند و هر ایل بقای خانواده‌اش را حفظ کند. زن باشی یا مرد فرقی ندارد. همه در ایل مهم‌اند. همه کاری می‌کنند تا ایل روی پای خودش بایستد.

نازنین می‌گوید: «دختر شهری بودن راحت‌ترین کار دنیاست. اما دختر ایل بودن سخت است، مخصوصاً اگر خواهر و برادر کوچک‌تر داشته باشی!»

چه کاری بیشتر سخت است؟
راستش وقت‌هایی که خانه را مرتب می‌کنم و عصر که برمی‌گردم می‌بینم برادرهایم دوباره چادر را به هم ریخته‌اند.

از حیوان‌ها نمی‌ترسی؟
بعضی وقت‌ها مار می‌آید به چادر که با چوب آن را دور می‌کنیم. البته سگ‌ها هم

دختر شهر بودن راحت‌ترین کار دنیاست